

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی
۱۵ اگست ۲۰۲۳

ایلو میناتی - بخش اول

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب سوم

بخش سی ام ، ایلومیناتی (بخش اول)

دومین تشکیلات مخفی پراهمیت که بسا فراتر از جریان فراماسونری مهر خود را بر بسیاری از تحولات مهم تاریخ معاصر زده است تشکیلات ایلومیناتی است. در رأس این تحولات پروژه استقلال ایالات متحده و سیزده سال بعد از آن البته انقلاب کبیر فرانسه قرار دارند. ایلومیناتی از درون فراماسونری فرانسه بیرون آمده ولی خیلی بیشتر از جریان مادر در تحولات جهانی تأثیرگذار بوده و هست، با اینحال درباره ایلومیناتها خلاف فراماسونری بسیار کم نوشته شده و کمتر کار شده است. داده های موجود در اینترنت هم که بیشتر ضد اطلاعات هستند تا اطلاعات قابل اهمیت برای مثال با جست و جوی واژه لاتینی ایلومیناتی در اینترنت ابتداء به ساکن با سیلی از داده ها روبه رو می شوید که به شکلی آگاهانه شما را به سمت اطلاعات مربوط به فلم رمز داوینچی هدایت می کنند. فلم مذکور که برگرفته از کتاب یک نویسنده معروف امریکائی به نام دن براون می باشد برای اولین بار نام ایلومیناتی را در ابعاد کلان بر سر زبانها می اندازد. کتاب مشهور او به نام کُد یا "رمز داوینچی" بسیار مورد توجه قرار می گیرد و هالیوود هم فلمی از روی آن با همین نام ساخته و وارد بازار می کند که همچون خود کتاب در ردیف پر فروش ترین فلمهای داستانی تاریخ سینما قرار می گیرد. در این کتاب و فلم البته به همه چیز پرداخته می شود الا نقش این جریان در ساختار قدرت در تاریخ معاصر جهان کنونی. حتی واتیکان و تاریخ کلیسای کاتولیک هم به زیر علامت سؤال می رود اما اصل نفوذ و حضور ایلومیناتها در ساختار قدرت جهانی به ویژه در خود کشور "دن براون" یعنی امریکا نه ! انگار مشکل بشریت فقط کشف کدهای ایلومیناتی است نه خود آن. به همین سادگی به شعور انسان توهین می شود. به طرز حیرت آوری یک جریان پیوسته ضد اطلاعات در این رابطه در همه جا عمل می کند. مجموعه ای از مزخرفات و مقولات غیرواقعی تحت عنوان ایلومیناتی در جریان است که با اصل موضوع ارتباطی ندارند. هدف تنزل عملکرد جریانی با یک نقش تأثیرگذارنده قوی بر سیاستهای جهانی به سطح یک فرقه مخفی و اسرارآمیز است که صبح تا شام دنبال توطئه گری است و پی بردن به نمادهای آن بایستی اهمیت بیشتری نسبت به عملکرد سیاسیش داشته باشد. این حاصل همان کار عظیم ضد اطلاعاتی است که بدان اشاره کردم. یک نمونه از این ضد اطلاعات سخیف برای مثال ، مطلبی است که سرویس جهانی بی بی سی در ۲۱ مرداد- اسد- ۱۳۹۹ به قلم یکی از کارگزاران خود به نام "سوفی اسمیت" درباره ایلومیناتی منتشر کرده که در همین تاریخ هم

روی سایت بی بی سی فارسی گذاشته می شود و تا هفته های متوالی نیز بر روی سایت می ماند. کارگزار مربوطه مسئله ایلومیناتی را از اساس حاصل یک پارانویای غیرواقعی قلمداد می کند که در حقیقت منبعث از یک اثر شوخ طبعانه در دهه ۶۰ میلادی بوده است. او در این مطلب برای اثبات ادعای خود مثنی از همان ضد اطلاعاتی را که در اروپا و امریکا به دنبال آغاز جنگ سرد عرضه شده بود ردیف می کند و نتیجه می گیرد که ایلومیناتی چیزی بیشتر از یک افسانه نبوده است ! لوث کردن موضوع یعنی این !

روند مقابله با مقولات ضد "سیستم هژمون" در جهان سرمایه داری تحت حاکمیت لیبرال دموکراسی و در چهارچوب یک کار اطلاعاتی پیچیده ، اول با تاکتیک نادیده گرفتن کل موضوع کلید می خورد. نه کسی به آن می پردازد و نه جایی در میان رسانه ها بدن اختصاص می یابد. انگار نه انگار که اصلاً چنین چیزی وجود دارد. این تنها در ارتباط با موضوعات سیاسی نیست ، آدمها ، جریانات سیاسی و جنبشهای اجتماعی را هم شامل می شود.

مگر خبری از جنایات هر روزه رژیم ضد بشری اسرائیل در فلسطین اشغالی، از کشتار مردم بی دفاع تا تخریب خانه ها و تحقیر مستمر اهالی مناطق اشغالی توسط شهرک نشینان مرتجع و نژاد پرست و هزار جنایت دیگر روی آنتنها می رود ؟ در مقابل فلان دختر بچه طرفدار محیط زیست را در همه جا لشکری از خبرنگار و عکاس همراهی می کند. بزرگترین سازمان اپوزیسیون ایران در بایکوت کامل خبری قرار می گیرد انگار که اصلاً وجود خارجی ندارد اما به یکباره کل سیستم رسانه ای را که چهل سال است جز خوردن و خوابیدن هنر دیگری نداشته است ماه ها روی آنتن نگاه می دارند. در یک کلام بحث بر سر درستی و غلطی یک اندیشه یا بزرگ و کوچکی یک سازمان و یا حقانیت یک جنبش نیست، بحث اساسی برای مطرح شدن درجه مطلوبیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و لاغیر !

خوب این از نادیده گرفتن، حالا اگر تاکتیک نادیده گرفتن موفق نشد و مقوله ضد سیستم خودش را تحمیل کرد آنگاه تاکتیک لوث کردن موضوع به میان می آید. روشنفکران سیستم برای نفی آن به میدان می آیند. اینبار موضوع را غیرجدی قلمداد می کنند و راویان و عناصر طرح کننده موضوع را به عنوان آدمهای نا متعادل و هیروتنی دست انداخته و مسخره می کنند. باز هم اگر نشد و آن مقوله ضد سیستم وارد باور بخشی از جامعه گردید آنگاه پیچیده ترین شکل برخورد یعنی تلاش در جهت هدایت هوشمندانه اطلاعات موجود و سمت و سو دادن به آن در دستور کار قرار می گیرد. اینجا است که سیل ضد اطلاعات جاری می گردد.

سیستم دیگر به دنبال نفی وجودی مقوله نمی رود چون نفی کردنی نیست، به دنبال خوب حمله کردن به موضوع نمی رود زیرا بر گیرائی آن افزوده می گردد. از اینجا به بعد می رود در جبهه مدافعان ! اینبار از موضع "موافق متعصب" با مثنی ضد اطلاعات وارد میدان می شود. به جای خوب حمله کردن ، کارش می شود بد دفاع کردن از مقوله مذکور ! و آن کدام آدم باشعوری است که نداند بهترین شیوه پیروزی بر یک عقیده مخالف و در عینحال قدرتمند، خوب حمله کردن به آن نیست، بد دفاع کردن از آن است.

کدام ضد خدا و منتقد اسلام در طول تاریخ بیشتر از خمینی و پدیده داعش ، چهره ارتجاع اسلامی را ، لخت و عریان در معرض دید جهانیان قرار داده است ؟ کدام تنورپسین سرمایه داری و اندیشکده ضد کمونیستی بیشتر از رژیم پل پت در کامبوج سرپای مارکسیسم را به لجن کشیده است ؟ چه عاملی بیش از عملکرد خود کلیسا و جنایات منتسب به آن در طی قرون وسطی به مسیحیت ضربه زده است ؟ کدام ضد یهودی در فراخای تاریخ بیشتر از رژیم ضد بشری و نژادپرست اسرائیل به مثابه لکه ننگی بر دامن بشریت معاصر، دین و آئین موسی را اینچنین منفور و سکه یک پول

کرده است ؟ مقوله افشاگری علیه ایلومیناتی نیز مشمول همین قاعده و قانون است. قالب کردن مزخرفاتی تحت عنوان "تئوری توطئه" همین کارکرد را دارد.

گفتم که بی اطلاعی در مورد ایلومیناتی بسیار بیشتر از فراماسونری است. خیلی ها اصلاً این دو جریان را یکی قلمداد می کنند. این خیلی ها تنها شامل آدمهای کنجکاو و علاقه مند به موضوع نیست، حتی بسیاری از خود دست اندرکاران "تئوری توطئه" که با این مقولات می خوابند و بیدار می شوند نیز تفاوت کیفی میان این دو جریان قائل نیستند ! دلیل آنهم اینست که جدای کم اطلاعی برخی از اینان و شلم شوربای اطلاعاتی در رابطه با این مقوله، خیلی از اعضای ایلومیناتی هم اصلاً در پوش لژهای فراماسونری عمل می کرده اند تا آنجا که ایلومیناتهای گردن کلفتی چون جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور امریکا و یا سیمون بولیوار رهبر مبارزات امریکای لاتین علیه استعمار اسپانیا و یا ناپلئون بوناپارت امپراتور فرانسه و حتی کارل مارکس ... اساساً به عنوان اعضای فراماسونری جهانی شناخته شده اند. به دلیل آن در ستونهای بعدی اشاره خواهم کرد. یعنی در یک کلام ما هیچ کجا با لژهای ویژه ایلومیناتی سر و کار نداریم ، در عوض همه جا تنها با لژهای فراماسونی طرف هستیم. با اینحال تفاوت میان ایلومیناتها و فراماسونها آنقدر زیاد است که بتوان این دو جریان را به مثابه دو تشکیلات اساساً متفاوت تحلیل کرد و بر روی ایلومیناتی نیز همچون جریان مادر نور افکند. جریانی که اساساً از درون لژهای فرانسوی و در مسیری کاملاً متفاوت با لژ بزرگ انگلستان بیرون آمد و بر حاکمیت ایالات متحده امریکا پنجه افکند.

نگاهی به اروپای قرن هجدهم

در اواخر قرن هجده میلادی یعنی در دوران به وجود آمدن پدیده ایلومیناتی، ما با یک اروپای تحت حاکمیت فئودالیت و زیرنفوذ شدید کلیسای کاتولیک مواجه هستیم. در مقابل مقاومت در برابر سلطه مطلقه کلیسای کاتولیک نیز در ابعاد گوناگون در سراسر اروپا به ویژه در مرکز قاره و مناطق المانی نشین در جریان است. از اوایل قرن شانزدهم مارتین لوتر با پایه گذاری کلیسای پروتستان در کنف حمایت شاهان و زمینداران بزرگ منتقد پاپ در همین مناطق المانی نشین اولین سنگ بنای مقابله با کلیسای کاتولیک در بُعد ایدئولوژیک را می گذارد و متعاقب آن در قرون بعدی جریان رنسانس در ابعاد هنری و فرهنگی شکل می گیرد. به لحاظ سیاسی نیز مخالفت با سلطه کلیسا از سونی و حاکمیت مطلق العنان خاندانهای سلطنتی در اروپا تبدیل به جریان غالب روشنفکری و آغاز عصر روشنگری می گردد. جریان ایلومیناتی در چنین فضائی است که شکل می گیرد.

در این میان تشکیلات مدرن فراماسونری که در اوایل این قرن یعنی در جون ۱۷۱۷ شکل گرفته است، تضاد چندانی با این حاکمیتها ندارد ، مهمتر از همه اصلاً به دنبال براندازی هیچ حکومتی نیست ، برنامه اش تنها نفوذ در حاکمیت کشورهای هدف و نشان دادن مهره های خود در ساختار سیاسی - اقتصادی - فرهنگی نظامهای مربوطه و البته در خدمت منافع عالیه دولت بریتانیای کبیر است. ایلومیناتی به عکس به دنبال براندازی نظم حاکم در اروپا و امریکاست.

می خواهد نظم خود را برقرار کند و می کند. این بزرگترین نقطه افتراق این دو جریان است. بدین اعتبار "نظم نوین جهانی" نظم فراماسونری نیست، نظم ایلومیناتی است. در بخش گذشته در مبحث فراماسونری به تفاوتهای بسیار میان فراماسونری فرانسه با فراماسونری انگلیس اشاره کرده ام . جریان ایلومیناتی در واقع از دل فراماسونری فرانسوی بیرون می آید. تفاوت میان ماسونها و ایلومیناتها از تفاوت میان لژهای فرانسوی و انگلیس اگر بیشتر نباشد کمتر نیست.

گفتم که فراماسونری در هیچ کجا به دنبال براندازی رژیم‌های حاکم نیست، آدم‌های خودش را در درون سیستم موجود رسوخ می‌دهد و در همان چهارچوب سیستم موجود سیاست تعیین می‌کند. ایلومیناتی به عکس با سیستم موجود خوانائی ندارد و در همه جا به دنبال براندازی نظم حاکم در اروپا و امریکا است. به همین دلیل هم هست که عمر قانونی ایلومیناتی تنها یک دوره کوتاه ۹ ساله است. بعد از آن ایلومیناتی همواره فعالیت مخفی داشته و بیشتر در چارچوب لژهای فرانسوی و امریکائی سازماندهی شده‌اند.

لژهای رسمی فراماسونری جهانی مستقیماً به دربار انگلستان وصل بوده و همواره به دنبال تأمین منافع دولت فحیمه وانگستون دراز دربار بریتانیای کبیر بوده‌اند، ایلومیناتی به عکس در مواردی اصلاً علیه این امپراتوری عمل می‌کند، دوران جنگ‌های استقلال امریکا مهمترین این موارد می‌باشد. فراماسونری ضد مذهبی نیست، ایلومیناتی هست. فراماسونری تضادی با استبداد فئودالی در اروپا و امریکا ندارد، ایلومیناتی دارد.

فراماسونری برای خودش دین! دارد یعنی مدعی دینداری است و اعضایش در مراسم عضوگیری به کتاب مقدس! قسم می‌خورند. به عکس آن ایلومیناتی یک جریان کاملاً غیرمذهبی است، همانگونه که صهیونیسم یک جریان غیرمذهبی است. کلان سرمایه یهود از این طریق است که به صرافت پی ریزی حکومت واحد جهانی افتاده است. یهودیت بین المللی در کادر فراماسونری هر چقدر هم که صاحب نفوذ و قدرت شده باشد اما در نهایت تنها در خدمت سلطنت انگلستان می‌توانسته رکاب بزند نه بیشتر! با ایلومیناتی، مافیای یهود یکپای قدرت هژمون می‌توانست بشود و می‌شود.

سالهای پایانی قرن هجدهم و آغاز قرن نوزده میلادی سالهای عروج امپراتوری مالی روتشیلدها در اروپای آنروز است تا آنجا که قرن نوزدهم را می‌توان با اندکی مسامحه قرن روتشیلدها نام نهاد. هیچ جنگی در این قاره بدون پشتوانه تأمین مالی این خاندان پلید انجام نپذیرفته و هیچ حرکتی در راستای مخالفت با کلیسای کاتولیک بدون پشتوانه مالی روتشیلدها و به تبع آن خارج از دایره نفوذ اینان صورت نمی‌گرفته است.

ایلومیناتی ظرف تشکیلاتی مناسبی برای ورود روتشیلدها به صحنه سیاسی آنروز بسا فراتر از حاکمیت بر سیستم بانکی می‌توانست باشد. مداخله مؤثر در پروسه انقلاب فرانسه و نفوذ در حاکمیت ایالات متحده تنها از طریق این تشکیلات امکانپذیر می‌بود. اصلاً تصادفی نیست که تأسیس جریان ایلومیناتی درست همزمان با سال استقلال ایالات متحده امریکا می‌باشد. اول ماه مه ۱۷۷۶ تاریخ رسمی تأسیس ایلومیناتی است و درست یکماه بعد در چهارم جون همان سال اعلام استقلال امریکا است.

فراماسونری در این مقطع یعنی در اواخر قرن هجدهم بیشتر، اشرافیت مرتجع فئودال را نمایندگی می‌کند، ایلومیناتی به عکس متمایل به بورژوازی نوپای اروپاست. به این اعتبار به همان میزانی که بورژوازی آنروز خصلت انقلابی داشته است، ایلومیناتها نیز در آن دوران خلاف ماسونها دارای گرایش انقلابی! بوده و در همه جا به دنبال نفوذ در رهبری انقلابات و هدایت روند پسا انقلابی بوده‌اند.

آنها خلاف فراماسونها که تماماً در بالای جامعه کار می‌کنند و هیچ تماسی با پائین ندارند، ابزار توده‌ئی را نیز در خدمت اهدافشان به کار می‌گیرند. توده‌های بی‌شکل و نه سازمانیافته و متشکل. انقلاب فرانسه مثال بارز این ویژگی مطلقاً بی ارتباط با طرزکار فراماسونری منظم وابسته به دربار بریتانیا بوده است.

بدیهی است که در همان دوران مورد بحث یعنی دوران حاکمیت مطلقه فئودالیسم در اروپا و برخورداری بورژوازی آن دوران از خصلت انقلابی و به تبع آن ایلومیناتی، تفاوت میان به اصطلاح انقلابیگری نوع ایلومیناتی با انقلابیگری واقعی بسیار بوده است. هم در هدف، هم در شیوه های کسب قدرت سیاسی و هم مهمتر از همه در ماهیت نیروی

رهبری کننده انقلاب. یکی به دنبال سوار شدن بر توده های بی شکل، دیگری در خدمت تحقق عالیتین آرمانهای بشری همچون آزادی، عدالت اجتماعی و رهایی از زنجیرهای طبقاتی. انقلابیون واقعی به دنبال سازماندهی توده ها علیه حاکمیت سیاسی و حرکت در راستای منافع توده ها هستند. ایلومیناتها به عکس به دنبال براندازی حاکمیت سیاسی از طریق نفوذ در بالا و اتکاء به شیوه های توطئه گرانه و در راستای منافع باند خود بوده اند. دنبال عملی کردن خاندانهای سلطنتی و واتیکان یعنی همان شاه و شیخ خودمان از گرده مردم و سوار شدن خود بر پشت آنها بوده اند. به عبارت بهتر ایلومیناتها در آن دوران بیش از آن که انقلابی بوده باشد یک نیروی برانداز در اروپای آنروز به شمار می روند. به این معنی که در هیچ کجا به دنبال سرنگونی نظامهای فئودالی نیست اما در همه جا به دنبال براندازی نظامهای موجود بوده اند. آنروزها هم همانگونه که امروز تفاوت بوده است میان سرنگونی و براندازی! به عبارتی هر نوع سرنگونی در عینحال براندازی هم هست اما هر براندازی سرنگونی نیست. سرنگونی عالیتین شکل براندازی است و نه تمامی اشکال آن.

سرنگونی انقلابی به معنای قیام سازمانیافته، متشکل و قهرآمیز از پائین و برخوردار از یک رهبری ماهیتاً انقلابی و حرفه ئی در بالا می باشد. براندازی اما هم در پائین جامعه و هم در موضع رهبری کننده می تواند بسیار متفاوت با سرنگونی باشد و هست. برای مثال با کودتا از بالا هم می توان یک رژیم مستقر را برانداخت. این هیچ ربطی به سرنگونی ندارد. مورد دیگر براندازی از طریق تهاجم نظامی خارجی است. اینهم نوعی از براندازی است که باز هیچ ربطی به مقوله سرنگونی ندارد.

انقلاب فرانسه همانگونه که انقلاب ضد سلطنتی در ایران نه سازمانیافته بود و نه برخوردار از یک رهبری انقلابی! اما در هر دو مورد رژیمهای موجود برانداخته گشته و اعوان و انصارشان نیز به دست جلاّد سپرده شدند. همین امروز هم در همین ایران خودمان دار و دسته مرتجع سلطنت مدفون هم به دنبال براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی هستند. هم آنچه که آنان دنبال آن هستند براندازی است و هم آنچه که انقلابیون ایران به دنبال آن هستند براندازی است اما آن کدام ابلهی است که یک دنیا تفاوت میان خواست براندازی ما و خواست براندازی آنها را فهم نکند. همانگونه که "تفاوت میان ماه من با ماه گردون از زمین تا آسمان است" فکرمی کنم که با این توضیحات اتهام انقلابیگری از روی ایلومیناتهای آنروز کاملاً برداشته شده باشد.

ناپلئون بوناپارت در پی انقلاب در فرانسه تنها با قدرت نظامی و تسخیر اروپا بود که رژیمهای مستقر در بسیاری از جاها مثل دولتهای کناره رود راین را برانداخت و انقلاب فرانسه و نظم ایلومیناتی را صادر کرد، نه با کمک مردم اروپا و قیامشان علیه نظم موجود. به هر حال همانگونه که گفتم برنامه ایلومیناتی براندازی نظامهای موجود با شیوه های توطئه گرانه بوده است و درست به دلیل همین خواست توطئه گرانه براندازی بوده است که خلاف تشکیلات فراماسونری که در همه جا بر احوالی فعالیت می کرده، جریان ایلومیناتی تنها یک فعالیت قانونی نه ساله را در کارنامه خود دارد و همانطور که در بالا آمد از مقطع سال ۱۷۸۵ به زیر زمین رفته است.

این همان دلیل عمده ای است که بیانگر چرایی عدم وجود لژهای ایلومیناتی به طور مستقل می باشد. آری، به این دلیل بوده است که ما در هیچ کجا با لژهای خاص ایلومیناتی سر و کار نداریم. جریان فراماسونری علی رغم فعالیتهای کاملاً مخفی خود با اینحال یک جریان کم و بیش قابل تحمل برای حاکمیتهاست، چرا که نه تنها با کل نظامهای حکومتی در اروپا در تضاد نیست بلکه در اینجا و آنجا خود نیز بخشی از ساختار حکومتی بوده است. اینها همه در شرایطی است که ایلومیناتی به عکس فراماسونری یک جریان مخالف حاکمیت واتیکان و خاندانهای امپراتوری حاکم در قاره قدیم بوده و به تبع آن جبراً یک جریان مخفی و زیرزمینی با ساختار و شیوه عمل خاص خود

بوده است. می‌خواهم بگویم تشکیلات فراماسونری برای ایلومیناتاها در واقع یک پوش و چهارچوب ممکن کار مخفی ولی قانونی بوده است و نه بیشتر. بگذریم از این که تا آنجا که به اهداف، نهادها و نمادها هم برمی‌گردد در اصل میان این دو جریان شباهتهای بسیاری هم وجود دارد. تفاوت اساسی اما آنجائی آشکار می‌شود که بحث خط و خطوط و نقطه وصل لژها در بیرون از خودشان مطرح باشد. لژهای فراماسونری منظم تماماً تحت حاکمیت دربار بریتانیا عمل کرده و می‌کنند، ایلومیناتاها به عکس افسارشان عمدتاً در دست "کلان سرمایه‌یهود" بوده است و به تبع آن الزاماً حافظ منافع دولت فخیمه نبوده و نیستند.

یک نکته دیگر را هم که باید بدان اشاره کنم درجات درون خود تشکیلات فراماسونری است. من به دلیل تخصصی بودن موضوع و بی‌ربط بودن آن به موضوع کتاب، چه در مبحث فراماسونری و چه در مقوله ایلومیناتی عامدانه وارد جزئیات نمی‌شوم و تنها به اشاره ای بسنده می‌کنم. درجات کلاسیک فراماسونها تا سی و سه درجه بیشتر نیست اما بعضاً تا نود و نه درجه هم می‌رود. درجات بعد از سی و سه را دیگر به اعتقاد من در کادر فراماسونری نباید تحلیل کرد چرا که بعد از آن وارد حیطه ایلومیناتی می‌شویم. یعنی تنها لژهای فراماسونری تحت حاکمیت ایلومیناتاها نود و نه درجه نمی‌هستند که همان لژهای فرانسوی و امریکائی می‌باشند. لژهای فراماسونری منظم تحت حاکمیت دربار بریتانیا سی و سه درجه بیشتر ندارند. حیطه اختیارات استادان اعظم لژهای تحت حاکمیت ایلومیناتاها بسیار وسیع می‌باشد.

آدمهائی با اطلاعات وسیع در باره ساختار قدرت سیاسی و اقتصاد جهانی و برخوردار از امکان اعمال نفوذ در روند تحولات کلان در سطح بین‌المللی. در واقع ایلومیناتاها با برخورداری از هر درجه بالاتر، هم با اسرار بیشتری در درون خود تشکیلات آشنا می‌گردند و هم از دایره عمل وسیعتری در بیرون تشکیلات برخوردار می‌شوند. مهمترین نهاد ایلومیناتی که در عالیت‌ترین سطح تصمیم‌گیری جهانی قرار دارد تشکیلات بیلدربرگ است که جلسه‌های آن هر ساله در یکی از کشورهای جهان تشکیل می‌گردد. جلسه‌های سالانه بیلدربرگی‌ها به تصمیم‌گیریهای سیاسی و جلسه‌های هر ساله در داووس به تصمیم‌گیریهای کلان اقتصادی در سطح جهانی می‌پردازند. کمیته سیصد، باشگاه رم، کمیسیون سه جانبه و شورای روابط خارجی در شمار دیگر نهادهای قدرتمند مشترک ایلومیناتی و فراماسونری جهانی می‌باشند.

گفتم نهادهای مشترک! به اعتقاد من در دوران گلوبالیسم دیگر اختلاف چندانی میان این دو تشکیلات وجود ندارد. اختلافات در مشی و شیوه عمل بیشتر خود را در عملکرد میان دو جناح بازها و کیوترها بارز می‌کند. تا پیش از دوران کنونی انعکاس اختلافات و جنگ قدرت میان بریتانیای کبیر به مثابه ابرقدرت قدیم با ایالات متحده به مثابه ابرقدرت جدید به طور طبیعی این دو جریان را نیز اینجا و آنجا در تقابل با یک دیگر قرار می‌داده است.

یک نمونه بارز آن که به ایران برمی‌گردد افشای اسامی فراماسونهای انگلیس توسط لژهای امریکائی در دوران سلطنت پهلوی بود. اسماعیل رائین نویسنده کتاب مشهور فراموشخانه، در سالهای آخر حکومت شاه مفضلاً اسامی فراماسونهای انگلیس و در رأس همه جعفر شریف امامی و عبدالله ریاضی رؤسای وقت مجالس سنا و شورای ملی را که از ساواک گرفته بود افشا کرده بود. لیست مفصلی که همه ماسونهای گردن کلفت ایران را شامل می‌شد الا اعضای لژهای امریکائی و فرانسوی!

امروز اما در عصر گلوبالیسم ما دیگر با تضاد منافع میان دولتهای بزرگ سرمایه‌داری مواجه نیستیم. تضاد و رقابت در میان کنسرنها و شرکتهای بزرگ انحصاری جریان دارد که حاکمان اصلی جهان سرمایه‌داری لیبرال می‌باشند.

تضاد منافعى هم اگر وجود داشته باشد نه در ميدان كه در ميان همان نهادهای مشترك مورد اشاره انعكاس مى يابد.
جريان بيلدبرگ و جلسه های داووس از جمله مهمترين اين نهادها مى باشند.

۲۲ مرداد - اسد- ۱۴۰۲